



مقدمه

چند اثر تحقیقی فارسی‌زبان و انگلیسی‌زبان، جزئیات مشارکت زنان ایرانی در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و ادبی، در دوره مشروطه را شرح داده‌اند. مقاله حاضر تلاش دارد به گفتمان‌های شکل‌دهنده و به نوبه خود بازسازی شده و دگرگون شده توسط این فعالیت‌ها نگاهی انتقادی داشته باشد. استدلال خواهد شد که در سال‌های اول قرن بیستم خود مفهومی که از کلمه «زن» مراد می‌شد محل نزاع بود؛ ابهام ناشی از تشابه اسمی - دلالت همزمان بر دو معنای زن و همسر - حاکی از ابهام در حس زنانگی بود. در ادامه، نشان داده می‌شود ابهامی که در اختلاط با زبان مشروطه ایجاد شد، ناشی از دو عنصر گفتمانی متناقض در مورد زن - نوعی بازمفصل‌بندی جدلی است که امکان‌ها و محدودیت‌های تعریف نوعی زنانگی جدید را نشان می‌دهد. عنصر اول را می‌توان گفتمان همتمایی/زوج‌بودن نام نهاد (تمتایز از تساوی و برابری)؛ عنصر دوم محافظت/قیمومیت است. عنصر اول با ادراکی جدید از ملت ایران، زن را همتمای مرد در نظر می‌گیرد؛ [و در آن] زن در مقابل مرد تعریف می‌شود. عنصر دوم، مفاهیم زنانگی را بر مبنای فارسی-اسلامی سنت‌گرا قرار می‌دهد، زن به عنوان موضوع قیمومیت/محافظت توسط مرد در نظر گرفته می‌شود، بنابراین زن تابع مرد تعریف می‌شود؛ [در اینجا] زن (همسر) در مقابل شوهر قرار داده می‌شود. عنصر دوم بیشتر مورد بحث قرار خواهد گرفت، این عنصر، صرفاً از مفهوم سنت‌گرایانه زن، برای تقویت امتیاز مردانه در ملت جدید، به عاریه گرفته نشده است (گرچه ممکن است پیامد همان باشد). [در واقع عنصر دوم] بقایای یک تفکر زن‌ستیز سنتی برجای مانده در تفکر مدرن نبود، بلکه در مفصل‌بندی و یکپارچه‌سازی «زبان تظلم‌خواهی» مشروطه‌خواه وارد سطح سیاسی شد.

فعالیت‌های زنان مشروطه‌خواه سرنوشت این مفاهیم مورد نزاع را تعیین می‌کرد، زنانی که از طریق کنش‌ها و نوشتن مداوم در جراید، جایگاه شهروندی خود را در کنار برادرهای وطنی‌شان ایجاد می‌کردند. به دنبال انقلاب مشروطه، در مطبوعاتی که توسط زنان در نیمه دوم دهه ۱۹۱۰ میلادی منتشر می‌شد شاهد یک حرکت گفتمانی از گفتگو درباره زوج‌بودن به سوی زبان برابری هستیم.

ابهام‌های جدلی درباره کلمه زن

در بسیاری از متون دوره مشروطیت - از اواخر قرن نوزدهم تا اوایل دهه ۱۹۱۰ میلادی - کلمه زن به طور مبهم مورد استفاده قرار می‌گرفت. در سطح آشکارتری، ممکن است فرض کنیم این یک نوع ابهام همنامی است؛ یعنی کلمه زن هر دو معنی زن (جنس مؤنث) و همسر را در خود دارد. برای مثال، عنوان این مقاله، مبهم‌بودن عبارت زن‌های ملت را برجسته می‌کند، این عبارت می‌تواند به معنای «زن‌های ملت» - زنان به عنوان شهروندان زن - باشد یا به معنای «همسران شهروندان» باشد. به علاوه، این ابهام همنامی آشکار، خود در دل نوعی ابهام همنامی سیاسی قرار دارد: اول، کلمه «ملت» در آن زمان خودش یک تغییر مفهومی داشته است و به معنی «مردم» که به مفهوم «ملت» [یعنی مردم درون یک مرز] نزدیک‌تر شده است.^۳ دوم، جامعه جدید ملی اغلب به منزله نوعی برادری میان مردان شهروند یا برادران وطنی پنداشته می‌شد. همچنان که زنان نیز در آن زمان شروع به مطالبه فضای سیاسی و تعریف خودشان به عنوان خواهران وطنی می‌کردند و مردانگی ملت با هدف به‌شمار آوردن زنان به عنوان شهروندان به چالش کشیده می‌شد. این ابهام چندگانه حتی در یک مباحثه نوشتاری، در تشخیص این که کدام معنا از کلمه «زن» مورد نظر است، مشکل به وجود می‌آورد. بحث گسترده‌تری درباره عبارت «زن‌های ملت»، در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۰۶ میلادی / ۲۹ آبان ۱۲۸۵ خورشیدی، در مجلس اول شورای ملی در گرفت؛ حاج سید نصرالله تقوی، اظهارات خود را در مورد وضعیت نابه‌سامان کشور با این پرسش آغاز کرد: «این ملت چه می‌گویند؟ می‌گویند ما با موت پیمان می‌بندیم و به رقیبت بیگانگان تن در نمی‌دهیم.»^۴ سپس او از شعاع السلطنه (حاکم بدخلاق و غارت‌گر استان فارس)، یکی از پسران مظفرالدین‌شاه، پادشاه حاکم، درخواست می‌کند در زمانه‌ای که فقیر و غنی، ضعیف و قوی تمام تلاش خود را برای آرام کردن مملکت و رسیدن به اصلاحات می‌کنند، او نیز منافع ملت و کشور را بالاتر از منافع شخصی قرار بدهد و در مجموع، تلاش‌هایش را برای آنان که ملت هستند بیافزاید. او در ادامه یادآوری می‌کند حاکمانی که اعضای خانواده سلطنتی هستند همان کسانی هستند که تمام بدهی‌های ملی را برای رسیدن به منافع خود به بار آوردند و مسئول بحران جدید هستند، به طوری که مجلس بار دیگر به دنبال دریافت وام خارجی است. او اضافه می‌کند:

از وحشت عار این قرض جدید زن‌های ملت حاضرند که فرش زیر پا و لباس بر خود را بفروشند و رفع حاجت فعلی دولت را کنند. آن مردان مرد یعنی آن نمک‌شناسان حق‌گزار و چاکران جان‌نثار هیچ به روی خود نمی‌آورند سهل است باز کیسه می‌دوزند که هر یک هر قدر می‌توانند برای خود حصه از این وجه بیندوزند و بالای ذخیره‌های خود گذارند.^۵

در این متن مفهوم «زن‌های ملت» مبهم و دوپهلوی است؛ نه تنها به دلایلی که قبل‌تر به آن اشاره شد بلکه به این دلیل که متن، زنان را در فضای سیاسی ملی و در ارتباط با وام‌های خارجی «شرم‌آور» جای می‌دهد. مفاهیم بسیج‌گرایانه مرتبط با سیاست ملی‌گرایی هستند، از این رو ملت به عنوان ملت (nation) و زن به عنوان شهروند زن تعریف می‌شود. به‌طور هم‌زمان، فعالیت‌های مربوط به زنان - فروختن فرش زیر پا و لباس تنشان - تصویر آنها را به شکل زن خانه و درون فضای خانگی بازمی‌نماید، بنابراین به زن معنای همسر می‌بخشد.

ابهام موجود در کلمه «زن» در سخنرانی‌های مجلس، ممکن است اشاره به برداشت‌های متناقض از زنانگی در دوره انتقادی گذار داشته باشد. به عبارتی دیگر، مفهوم «زن» خود شامل دو عنصر گفتمانی مغایر است: ۱) همتایی/زوج‌بودن درون زبان مدرنیته و ۲) محافظت/قیمومیت درون زبان سیاسی پیشامدرن و تفکر مذهبی. هر دو عنصر درون گفتمان سیاسی مشروطه وجود داشتند و در زمان‌های متفاوت مولد نتایج متناقضی بودند. مذاکره در مجلس اول بر سر قانونی‌بودن انجمن‌های زنان بود، موردی که در آن همتایی/زوج‌بودن پیروز شد، درحالی‌که در مجلس دوم، زمانی که مسئله حق رأی زنان به طور مختصر مطرح شد، جایگاه زن به عنوان مطیع و محفوظ مرد اعلام شد.^۵

در مذاکرات مجلس اول، در تاریخ ۹ صفر ۱۳۲۶ق/ ۱۱ مارس ۱۹۰۸م، یکی از نمایندگان به نام آقا میرزا مرتضی قلی با یک بلیت مربوط به فعالیت‌های انجمن‌های زنان در مجلس حضور یافت^۶ و پرسید آیا این شرعاً صحیح است یا خیر^۷. به عقیده نماینده دیگری به نام آقا میرزا محمود، موضوع انجمن‌های زنان در مجلس قابل مذاکره نبود و وزارت داخله می‌بایست اطلاع پیدا کند تا شکل‌گیری چنین انجمن‌هایی را قدغن کند. نماینده دیگری نیز با او هم‌نظر بود. وکیل‌الرعیایا، نماینده صریح‌اللهجه همدان، در مقابل اطمینان این دو، شک‌وت‌تردیدهایی را بیان کرد:

اول باید معلوم شود که از بدو اسلام تا کنون جمع‌شدن نسوان در یک‌جا شرعاً ممنوع بوده یا نه، منتها اسم انجمن چیزی است تازه اصطلاح‌شده، چه ضرر دارد که جمعی از نسوان دور هم جمع شده و از یکدیگر کسب اخلاق حسنه نمایند، بلی در صورتی که معلوم شود که از آنها مفسده‌ای که راجع به دین و دنیا باشد بروز نماید البته باید جلوگیری شود، و الا نباید اساساً این مسئله بد باشد.^۸

نماینده دیگر، حسن تقی‌زاده، در ابتدا با تأیید بنیان‌های مذهبی، با پیشنهاد وکیل‌الرعیایا مبنی بر حمایت از گردهم‌آیی‌های زنان موافقت کرد اما بلافاصله بحثش را به زبان مشروطه‌خواه تغییر داد؛ زبانی که در آن مردان و زنان در کنار یکدیگر به عنوان اعضای یک ملت به شمار می‌رفتند:

هیچ ایراد شرعی از برای این اجتماع نیست و زن‌های اسلام همیشه در همه‌جا دور همدیگر جمع می‌شدند و می‌شوند و به موجب قانون اساسی هم هیچ ایرادی وارد نیست، وقتی که [قانون اساسی] می‌گوید/یرانی این لفظ شامل مرد و زن هر دو است، مادامی که اجتماعات مخل دینی و دنیوی نباشد ضرری ندارد و ممنوع نیست.^۹

این تغییر گفتمان به موضعی فراتر از مطالبه پشتیبانی از انجمن‌های زنان در محدوده فقه و تاریخ اسلامی رفت، زنان هم‌تراز با مردان به عنوان «ایرانیان» اعلام شدند و بحث به سمت مزایای حمایت‌شان از حقوق زنان، برای تشکیل انجمن‌های زنان پیش رفت. در مجلس دوم، که پس از پیروزی نیروهای مشروطه‌خواه بر محمدعلی‌شاه تشکیل شد، در نهایت قوانین انتخابات مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به شدت اصلاح شد. در طول این مذاکرات برای اولین بار مسئله حق رأی زنان مطرح شد. اما با وجود سلطه نیروهای سکولار - نماد این سلطه اعدام شیخ فضل‌الله نوری بود - خطابه‌های محافظت بر همتایی پیشی گرفت. در تاریخ ۸ شعبان ۱۳۲۹ قمری/ ۳ آگوست ۱۹۱۱ میلادی، در طول مذاکره درباره بند اول، ماده چهارم، فصل دوم از طرح پیشنهادی قانون انتخابات، که بر اساس آن زنان از حق رأی محروم می‌شدند، وکیل‌الرعا یا اعتراض محتاطانه اما شجاعانه‌ای را بیان کرد:

بنده خیلی جرئت می‌کنم و عرض می‌کنم که در آن اول محروم کردن نسوان است که یک قسمت از مخلوق خداوند است که آنها را محروم کنیم با کدام دلائل منطقی می‌توانیم آنها را محروم بکنیم؟^{۱۱}

نماینده دیگری به نام ذکاءالملک نیز استدلال کرد که گرچه بسیاری از نمایندگان از جمله خودش، آرزومند توسعه حقوق زنان و بهبود زندگی زنان هستند، اما تصدیق کرد که در زمان کنونی امکان دادن حق رأی به زنان وجود ندارد و دلایل این امر آشکار است و نیاز به دلیل ندارد. مدرّس، رهبر روحانی شناخته‌شده و نماینده مجلس دوم با این عبارات به این بحث پیوست:

از اول عمر تا حال بسیار در بر و بحر ممالک اتفاق افتاده بود برای بنده، ولی بدن بنده به لرزه نیامد و امروز به لرزه آمد، اشکال بر کمسیون [که پیش‌نویس طرح پیشنهادی قانون انتخابات را تهیه کرده بود] اینکه اولاً نباید اسم نسوان را در منتخبین برد، که از کسانی که حق انتخاب ندارند نسوان هستند، مثل اینکه بگویند از دیوانه‌ها نیستند، سفاکها نیستند، این اشکال است بر کمسیون... برهان این است که امروز ما هر چه تأمل می‌کنیم می‌بینیم خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب را داشته باشند. مستضعفین و مستضعفات و آنها از آن نمره‌اند که عقول آنها استعداد ندارد و گذشته از این که در حقیقت نسوان در مذهب اسلام ما در تحت قیمومیت‌اند، الرجال قوامون علی النساء، در تحت قیمومیت رجال هستند و مذهب رسمی ما اسلام است آنها در تحت قیمومیت‌اند. ابداً حق انتخاب نخواهند داشت. دیگران باید حفظ حقوق زن‌ها را بکنند.^{۱۲}

هیچ‌یک از نمایندگان به اظهارات مدرّس که زنان را در قیمومیت مردان تعریف کرد واکنشی نشان نداد. این سکوت نتیجه بخشی از متن خود طرح پیشنهادی قانون بود. در رابطه با تعریف زنان به عنوان گروهی که محروم از رأی‌دادن هستند، در بند دوم از همین ماده قید شده است که «افراد زیر سن قانونی یا افرادی که زیر قیمومیت مذهبی هستند» (زیر قیمومیت شریعت) نیز از رأی‌دادن محروم هستند. در خوانش مدرّس از آیه قرآن، پرونده محرومیت زنان با

وابسته بودن به «محافظت مردان» بسته می‌شود. گفتمان محافظت/قیمومیت، با صغیرجلوه دادن زنان از طریق قرارداد آنها در دسته افراد زیر سن قانونی و زیر قیمومیت مذهبی بر تلاش‌ها برای معرفی زنان به عنوان مخلوقات برابر خداوند، غلبه یافت و به این ترتیب دادن حق رأی به زنان رد شد. روزنامه ایران نو، یکی از اثرگذارترین و رادیکال‌ترین روزنامه‌های تجددخواه بود که به طور مرتب مذاکرات مجلس را گزارش می‌کرد، ایران نو نوشت: «در شرط اول [ماده چهارم از فصل دوم] آقای مدرس توضیح مفیدی دادند.^{۱۳}» چنین تفویضی از جانب ایران نو نشانه دیدگاه مشترک آنها در مورد محافظت/قیمومیت زنان توسط مردان است. زنان مشروطه‌خواهان، زنان را همچون قربانی‌های ضعیف استبداد بازتعریف کرد، قربانیانی که نیاز است زیر حفاظت یک قانون اساسی دادگر و شهروندان مرد باشند.

در گفتمان مشروطه‌خواهانه، گروه‌بندی زنان به عنوان شهروندان درجه دوم، نه از طریق خوانش آیه‌های قرآنی، بلکه با زبان سیاسی تظلم‌خواهی در برابر نظام سیاسی پیشین، مشروعیت می‌یافت. زبان سیاسی تظلم‌خواهی، زنان را همچون قربانیانی که نیاز به حفاظت از سوی قانون اساسی دادگر و شهروندان مرد دارند بازتعریف می‌کرد.

گفتمان مشروطه‌خواهی: زبانی مردمحور؟

وقتی جایگاه‌های قدرت سیاسی، فرهنگی و مذهبی توسط مردان اشغال شده بود و تمام ایده‌های جدید مدرنیته از طریق تعاملات و گفت‌وگوهای رهبران و نویسندگان مرد شکل می‌گرفت، چندان جای شگفتی نیست که مدرنیته با زبانی مرد-محور ساختار یابد؛ زبانی که در آن ادبیات زبان‌شناختی همچون موضوعات سیاسی و اجتماعی می‌بایست مردانه باشد. بنابراین وقتی مردان در مرکز متن تعریف بشوند زنان به حاشیه رانده خواهند شد.^{۱۴} به ویژه، در زبان فارسی، زبانی که به لحاظ جنسیتی علامت‌گذاری نشده است، وقتی یک نفر به معنی او (مؤنث) است، باید گفته بشود او. به عبارت دیگر زبانی که به لحاظ جنسیتی خنثی است، بدون اشاره به دربرگیری زنان، تمایل دارد آنان را به طور کامل حذف کند.^{۱۵} برای مثال در این شعر زمان مشروطه:

ای جوانان وطن موسم آزادی ماست

وقت عیش و طرب و خرمی و شادی ماست.^{۱۶}

در کلمه «جوانان» هیچ نشانه زبانی، دال بر مرد بودن وجود ندارد، با این حال، تصویری که خواندن این شعر برای خوانندگان و شنوندگان ایرانی ایجاد می‌کند دلالت بر مردان و حتی «مردان جوان» دارد. در متن دیگری مربوط به همین دوره، استفاده از ساختاری مشابه، مردانگی جوانان صریح‌تر بیان شده است:

ای وکلای محترم! یک مجلس شورای ملی که با خون جوانان و ناموس زنان و سوزانیدن

شیرخواران به دست آمد، چرا به وجود اغراض خود ضایع و باطل کردید؟^{۱۷}

متمايز کردن جوانان از زنان و نوزادان، باعث می‌شود جوانان به عنوان مردان معرفی بشوند. ساخت همگون این متن به یک تمایزگذاری دوچندان منجر می‌شود، چراکه این متن تعیین می‌کند که هر دسته چه چیزی به مجلس مشروطه‌خواه

پیشکش می‌کند: به ترتیب، از سوی مردان، زنان و نوزادان، ارزشمندترین پیشکش‌های هر دسته از ملت، یعنی خون، ناموس و جان عطا می‌شود.

استفاده از کلمه ربط «و» تمایزگذاری/محرومیت را نشان می‌دهد. گزارشی در مورد حرکت نمایندگان منتخب از تبریز برای کسب کرسی‌های مجلس در روزنامه عدالت آمده است:

یک حس غریب و وجد عظیمی در اهالی آشکار بود که مافوق آن متصور نیست عموم اهالی و اطفال و نسوان لدی العبور و دعای خیر کرده، امیدواری و انتظار خودشان را اظهار می‌داشتند.^{۱۸}

در این عبارات کلمه‌های ربط «و» به وضوح زنان و کودکان را از عموم مردم جدا می‌کند.

حضور مردان در محور متون جنسیتی، ماهیت زندگی عمومی در این دوره ایران را مشخص می‌کرد. با این حال، زنان از طریق حروف ربط «و» در متن حضور داشتند؛ در فعالیت‌های مشروطه‌خواهانه آن زمان مشارکت داشتند، پس می‌بایست به عموم مردان اضافه می‌شدند. در دوره مشروطه مردانه‌بودن متون، همانند مردانه‌بودن متن اجتماع، تبدیل به موضوع مبارزه برای تحول مردانگی انحصاری‌شان شد. زنان در کنار مردان، در حوزه اجتماعی-سیاسی و در متن جامعه حضور می‌یافتند. محمدعلی شاه در یک اعلامیه اخطاردهنده (انتباه نامه) در تاریخ ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری / ۷ مه ۱۹۰۹ میلادی هشدار داد:

پادشاهها! ... با ملت زیاده بر این ستیز روا مدار... پادشاهها! دلیلی بر شاه‌پرستی ملت ایران بالاتر از این نیست که تاکنون، راضی به تلف کردن ذات اقدس ملوکانه نبوده‌اند. و الا، شهدالله، از اندرون و بیرون و خلوت و پیشخدمت و فراش و سرباز، از شعب مشروطه‌خواهان در همه‌جا حاضر بوده‌اند، اناثاً و ذکوراً.^{۱۹}

البته به کار بردن اصطلاح «اناثاً و ذکوراً» در این متن برای اشاره به «زنان و مردان» تازگی ندارد، ولی این حضور تازگی دارد. از یک سو، آنها در عرصه‌های درونی و بیرونی با احترام در جایگاه‌های سنتی خود قرار می‌گیرند و از سوی دیگر آنها با اصطلاحات جدیدی به عنوان مشروطه‌خواهان و متعلقان به «ملت ایران» شمرده می‌شوند. به همین ترتیب در این نقل قول از حبل‌المتین زنان و مردان هر دو مشمول «ملت ما» می‌شوند:

ملت ما، صغیر و کبیر، اناث و ذکور، دست از حیات و زندگانی خود شسته، منتظر ایفای عهد دولت روس [برای خروج از شمال ایران] و احساسات منصفانه سایر دول هستند.^{۲۰}

در یکی از شعرهای مشروطه‌خواهان، زنان و مردان، هر دو سرگرم عمل سیاسی، میهن‌پرستانه و تجددخواهانه خواندن روزنامه‌ها هستند:

شد ز مشروطه مملکت آباد
ملت از قیدِ ظلم شد آزاد
ماه مشروطه چون که پیدا شد
چشم و گوش برادران وا شد
مرد و زن روزنامه می خوانند
از همه مملکت خیر دارند^{۲۱}

به این ترتیب، زنان همراه با مردان، در فعالیت‌های مشروطه‌خواهانه نقش داشتند. آنها برای ترور پادشاه ضد مشروطه حاضر بودند جان‌شان را بدهند و آنها روزنامه‌ها را می‌خواندند.

این حضور زنان در عرصه‌ای که از گذشته سلطه مردان بر آن مفروض گرفته شده بود، مورد نزاع واقع می‌شد. در این‌گونه موارد گفتمان مشروطه‌خواهانه همزمان که زنان را همتراز با مردان قرار می‌داد، با یک زبان تظلم‌خواهی زنان را در موضع قیومیت و محافظت مردان نیز قرار می‌داد.

زبان تظلم‌خواهی

در گفتمان مشروطه‌خواهی، شرح‌دادن اعمال ظلم و جور علیه زنان و کودکان، بیانگر محکومیت استبداد بود. قدرتی که اغلب درماندگان و ضعفا را سرکوب می‌کرد، به عنوان امری غیراخلاقی و غیر قابل تحمل مورد حمله واقع می‌شد و مستحق سرنگونی بود^{۲۲}. هر دو روایات، تظلم‌خواهی در مقابل حکومت استبدادی و خطابه‌های بسیج‌کننده برای قانون اساسی، زنان را افرادی مظلوم و بی‌آبروشده به واسطه فسق و فجور حکومت استبدادی توصیف می‌کردند. از مردان خواسته می‌شد در برابر این فسق و فجور اقدام کنند و به قصد ایجاد اراده ملی و از سرگیری نظم اخلاقی، در برابر حکومت مستبد قیام کنند و حکومتی مشروطه تشکیل بدهند. حاکمیت ملی و غیرت و شرافت مردانه پادشاه‌های توأمان تغییر نظام سیاسی بودند.

در بسیاری از این روایات، ظلم و جور با تجاوز به پاک‌دامنی جنسی زنان پیوند داشت و به نام شرف مردان (ناموس) از آن یاد می‌شد، این روند منجر به چندگانه‌شدن ظلم می‌شد؛ ظلمی اجتماعی، اخلاقی و سیاسی که فراتر از حد تحمل بود و زمان ایجاد تغییرات عظیم فرا رسیده بود. در رابطه با همین موضوع، تعدی به آبروی جنسی/اخلاقی زنان یکی از نشانه‌های «آخرالزمان» بود، رفتار جنسی خاص مردان نیز نشانه آخرالزمان بود. برای مثال، واعظی در خطبه خود موقع وعظ درباره مشکلات کنونی ایران می‌گفت: «چه بسیار رنج‌ها و سختی‌ها از دولت خواجه (آقامحمدخان) به شما روی دهد، در زمان پادشاهی که این دو علامت در او باشد (منظور مظفرالدین‌شاه است که به پسران جوان و زنان تمایل جنسی داشت)، در این هنگام وای به حال شما، وای به حال شهرهای شما از طاغیانی که ظاهر می‌شوند تغییرها بدهند، تبدیل‌ها بکنند، پس در این هنگام فرج بزرگ را منتظر باشید و بدانید که زمان ذلت شما به سر آمده و روزگار خوشبختی رسیده است^{۲۳}».

مشهورترین نمونه از این خسارت چندگانه، حکایت دختران قوچان است، فروش دختران جوان توسط دهقانان فقیر به قبایل ترکمان به منظور پرداخت مالیات به *آصف/الدوله*، حاکم اشرافی خراسان، منجر به روایت هتک حرمت و محکومیت نظام قدیم و بسیج سیاسی در مقابل آن شد. در این حکایت، تجاوزهای چندگانه، در میان بسیاری از محدوده‌های خط قرمز سیاسی باعث برجسته‌شدن این حکایت می‌شد. این تنش طبقاتی، میان رعایا و حاکمان، نشان‌دهنده مرزبندی‌های قومی، جامعه‌شناختی و فرقه‌ای میان قبایل غارتگر سنی ترکمان و رعایای ساکن شیعه ایرانی بود. دختران باکره جوان (ناموس خانواده) به بیگانگانی فروخته می‌شدند که گفته می‌شد دختران را به مرز ایران و روسیه می‌بردند - از این طریق به ناموس ملی تجاوز می‌شد - و به آرامنه عشق/آباد می‌فروختند - و از این طریق به ناموس مذهبی تجاوز می‌شد. به‌واسطه روایت کردن حکایت دختران قوچان با ادبیات انقلابی گوناگون، این حکایت به‌تنهایی، حاکی از خسارت به ناموس ملی، جنسی و مذهبی بود. انتشار این حکایت، در مدت کوتاهی پس از گشایش مجلس جدید در سال ۱۹۰۶ میلادی / ۱۲۸۵ خورشیدی همچون یک کانون توجه قدرتمند درباره تصورات ملی عمل کرد، زمانی که خویشاوندان این دختران به دنبال عدالت به پایتخت آمدند، مجلس از وزارت دادگستری جدید خواست هیئتی تشکیل بدهد و این مورد را بررسی کند. این تحقیقات تبدیل به میدان رقابتی شد که در آن برخی از مفاهیم سیاسی و نهادهای مرکزی نظام مشروطیت شکل گرفت: برابری شاه و گدا در مقابل قانون؛ ضرورت نوشتن دستورالعمل‌های قانون سکولار در نظام جدید، قانونی که بر اساس آن بتوان مجرمان را به شکل مناسب مجازات کرد (تا اقتدار قانون‌گذاران سکولار فراتر از امتیازات روحانیت و شریعت اسلامی تثبیت بشود)؛ بازتعریف مناسب دستگاه قضایی و مجلس شورای جدید؛ ضرورت سازمان‌دهی ارتش منظم خدمت‌وظیفه و یک نظام مالی باثبات که بتواند به طور اجرایی مرزهای ملی را تحکیم بخشد، ترکمان‌ها را تعقیب کند و دختران را به قیمومیت/محافظت ملی/مذهبی/پدرانۀ خانواده‌شان بازگرداند. اینها برخی از مسائلی بود که از قبل حکایت دختران قوچان در اولین سال مجلس شورای ملی درباره آنها مذاکره شد. بعد از آن، شکست در بازگرداندن دختران با شکست نظام جدید در تأسیس وزارت دارایی و تشکیل ارتش مطبوع خود هم‌زمان شد. در این زمان این حکایت تبدیل به داستان سرخوردگی و نشانه ضعف مشروطیت در مواجهه با سلطنت مطلق متخاصم و تهدید قدرت امپراطوری (روسیه تزاری) شده بود^{۲۴}.

در یک خطبه مشهور در ایام وفات فاطمه، دختر پیامبر اسلام، یکی از رهبران روحانی که مشروطه‌خواه پیشرویی در تهران بود، به نام سید محمد طباطبایی، استدلال کرد که با چنین ظلم و ستمی از طریق عدل خارج شدیم. او با یک فهرست بلند از شاکیان عمومی در سراسر مملکت آغاز کرد و گفت:

پادشاه به‌واسطه خزانه پادشاه خواهد بود و خزانه معمور نمی‌شود، مگر به‌واسطه آبادی مملکت و مملکت آباد نمی‌شود مگر به واسطه عدل.

حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید، که پارسال زراعت به عمل نیامد و می‌بایست هر یک نفر مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد. چون نداشتند و کسی هم به داد آنها نرسید، حاکم آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض گندم مالیات گرفته، هر دختری به ازاء

دوازده من گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا می کردند. زیرا که بیچاره‌ها راضی به تفرقه نبودند.

حالا انصاف دهید! ظلم از این بیشتر می شود. همه جا خراب است...

ای مردم بدانید و بفهمید همه شماها مکلفید به رفع ظلم^{۲۵}.

در ادامه طباطبایی سرکوب‌های ستمگرانه، مجازات‌ها و دستگیری‌های خودسرانه حاکمان را برمی شمرد و بر اساس سنت شیعی، در پایان خطبه‌اش، عواقب بی عدالتی معاصر را به روایت کربلا پیوند می زند و می گوید:

انسان که خالی از شهوت نیست، همین استبداد است که وقتی زن خوش صورت می بیند دلش می خواهد... همین استبداد بود که جدهام زهرا را سیلی زدند، برای مطالبه حقوقش بود که استبداد بازویش را به تازیانه سیاه کرد، استبداد طفلش را سقط نمود. آه! همین استبداد بود که حضرت سیدالشهداء را شهید کرد^{۲۶}.

بدین ترتیب طباطبایی مخاطبانش را تهییج می کند و در پایان می گوید:

اگرچه یک سال یا ده سال طول بکشد ما عدل و عدالتخانه می خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می خواهیم، ما مجلسی می خواهیم که در آن مجلس شاه و گدا در حدود قانونی مساوی باشند. ما نمی گوئیم مشروطه و جمهوری، ما می گوئیم مجلس مشروعه عدالتخانه^{۲۷}.

بسیاری از مشروطه خواهان در نوشتارهای هیجانی خود، در کنار ثروت، زنان و کودکان را نیز همچون اموال مردانه فهرست کرده اند:

باید ما مردم در خیال اصلاح کار خود باشیم و کاوه آهنگری پیدا نمائیم. ظلم و ستم، حقارت و ذلت از این بالاتر نمی شود. هیچ تصور کرده شده که در این چند شبه، چه زن ها، چه ناخوش ها، چه بچه ها، چه پول ها، چه مال ها از مردم برده اند؟ چه ظلم ها چه تعدیات به مردم کرده اند؟^{۲۸}

شریف کاشانی در شرح رنج و مصیبت مردم اصفهان زیر حکومت اقبال الدوله، واکنش اصفهانی ها در برابر فرمان حاکم مبنی بر بازگشایی بازار را این گونه مستند کرده است:

حاکم در ولایات به جهت امنیت است. ما که امنیت نداریم و اجناس ما از ماکول و ملبوس از دست سرباز در هدر است، زن ها و ناموس و عصمت ما از دست سرباز در هدر است، اطفال ما جرأت عبور در کوچه و بازار ندارند که به جهت اقبال الدوله گرفته می برند، هرگز بازارها را باز نمی کنیم^{۲۹}.

بدین ترتیب ادراک سنتی مردان از ناموس مورد تجدیدنظر قرار گرفت، آنها برای محافظت و ستاندن مایملک‌شان، حاوی ثروت، زنان و کودکان‌شان، برخاستند. زبان غیرت، در بازنویسی سیاسی جدید، تبدیل به زبان بسیج سیاسی شد. در اعلامیه‌ای که توسط سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی در قفقاز امضاء شد، نویسنده داستان دو زن را روایت کرده بود که آنها را در زمانی که برای یافتن شوهران‌شان در تقلائی عبور از مرز ایران و روسیه بودند ملاقات کرده بود، شوهران آنها هشت سال پیش از آن، از قبلِ ظلم‌وجور حکومت به روسیه پناه برده بودند. نویسنده از آنها پرسیده بود در قبال تحویل شوهران‌شان آنها چه چیزی به او پرداخت می‌کنند، زن گفته بود چیزی برای عرضه ندارند؛ با توجه به مخمصه‌ای که آنان در آن گیر افتاده بودند، چنانچه نویسنده توقع هرچیزی داشت، می‌توانست آنها را به عنوان روسپی ببرد. نویسنده خطاب به خوانندگان اعلامیه می‌نویسد:

ای سربازهای ایران! ... اینها مگر ناموس شما نیست؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید؟... بی‌صاحب رو به راه روسیه نموده در سرحد سالدات‌های روسیه، این بیچاره‌ها را گرفته بی‌عصمت نموده رها می‌کنند. شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده به روسیه نیاید. تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله، به واسطهٔ نان بی‌عصمت نکنند... ای بی‌غیرتان! مگر شما را چه شده؟^{۳۰}

در یک رشته تغییر معانی قابل توجه، ناموس جنسی به ناموس ملی تبدیل شد؛ زنان، به مثابه نوامیس جنسی بودند که نیاز به محافظت دارند و تبدیل به خواهران و همسران برادران سربازهای ایرانی شدند. این برادران فقط برادران دینی نیستند؛ آنها ایرانیان هستند، نوعی برادری ملی که ناموس‌شان تبدیل به ملت شد. این پیام و رای اثبات ظلم‌وجور حکمرانان منتشر شد. زمانی که زنان موضوع چنین تهدیدی بودند و مردان واکنشی نشان نمی‌دادند، این ظلم‌وجور به طور ضمنی نشانهٔ ضعف مردان شد. بدین ترتیب مردان به سرعت خواهان تنظیم صحیح بی‌عدالتی سیاسی و بازسازی مردانگی‌شان شدند، تا ناموس جنسی و ملی را از خطر نجات دهند و با طغیان موجه، ملت و مردانگی را با هم حفظ کنند. مجموعه گفت‌وگوهایی دربارهٔ ناموس جنسی و ملی در گرفت، تغییر از یکی به دیگری، منجر به احیای ملتی مردانه شد.^{۳۱} از طریق مفاهیم سنتی محافظت و قیمومیت زنان توسط مردان، با مداخلهٔ زبان ناموس جنسی و بسیج ملی، زبان تظلم‌خواهی ساختار جدیدی یافت؛ که برای تغییر حکومت سیاسی ضروری بود.

این کنش مضاعف نجات مردانه‌وار، تنش‌های متناقضی را در بر داشت. صراحت و عدم صراحت در این ادبیات هشداردهنده و بسیج‌کننده، مردان را متقاعد می‌کرد که عدم حضور آنها در جایگاه غیرت و جوانمردی، باعث به خطر افتادن ملت و مردانگی می‌شود - «کجا باید مردان با غیرت؟» - نشانهٔ بی‌ناموسی این بود که زنان به خیابان‌ها بیایند. حضور متناقضی که هم‌زمان هم خوش‌آمد بود، هم بدآمد! برای نمونه، در یک شب‌نامه، که از قرار معلوم خطاب به مردان نوشته شده است، حضور زنان در آن واحد هم مثبت است هم منفی:

آخر واقعه کربلا را دیدید غیرت اسلامی‌تان مبدل به ذلت یهودی شد، با کمال خفت و بی‌شرمی از زن‌کمترها ساکت به خواب مرگ رفتید... عورات آذربایجان قطار فشنگ می‌بستند، با حالت محزونی بچه خود را شیر می‌دهند، مانند نره‌شیران در میدان جنگ می‌کوشند که دست بی‌ناموسی به او دراز نشود، ولی مردان ما گویا همان اشخاصی بودند که مقتول و محبوس شدند، [وگرنه این زندگان] در بستر راحت مانند پردگیان به خواب بی‌غیرتی رفته‌اند... ای بر باددهنده ناموس اسلام! ای ضایع‌کنندگان حقوق نوع بشر! ای بی‌شرفان از زن‌کمتر! بلکه از سگ‌کمتر!... آخر این فکر را نکردید که همه ایرانی زن‌صفت و دجال‌پرست مثل شماها نیست؟^{۳۳}

تنش متناقض در این متن آشکار است، در ابتدا با تحسین زنان بابت جنگیدن همچون نره‌شیران، راهی برای سرزنش کردن مردانی که همچون زنان در بستر راحت به خواب رفته‌اند باز می‌کند؛ در واقع، حضور زنان در میدان جنگ، در فضایی که به طور فرضی به مردان و نره‌شیران تعلق دارد، اگر چه در آغاز مورد ستایش قرار گرفت، اما بلافاصله حکم شرم برای مردان پیدا کرد. اختصاص دادن خواب در بستر راحت - که حالت به‌هنگار زنان فرض شده است - مردان را تبدیل به چیزی کمتر از زنان می‌کند، بدین ترتیب، با قراردادن مردان پایین‌تر از زنان در دسته‌بندی اجتماعی، آنها را تحریک می‌کنند تا بیدار بشوند و ثابت کنند که همه ایرانیان بی‌غیرت و زن‌صفت نیستند. بر اساس گفتمان سنتی، خیابان جای زنان نیست، حضور زنان در آنجا (زنان از جا در رفته) اغلب به عنوان نشانه غلط بودن چیزی دیده می‌شد؛ جنسیتی که محلی از اعراب نداشت دلالت بر اختلال اجتماعی-فرهنگی عمومی داشت. با این حال، در فضای سیاسی جدید، این حضور از جا در رفته زنان با وقایع اجتماعی مثبت پیوند خورده بود، نه منفی. این حضور ربطی به فتنه نداشت، بلکه مرتبط با ایجاد قانون اساسی بود. در بسیاری از نوشتارهای این دوره، این کشمکش ضدونقیض نوعی بازسازی لفاظانه از طریق تحسین به خاطر سرسختی و تلاش‌های زنان بود؛ در عین حال، تلاش‌های زنان دال بر شکست مردان نیز بود.

برای مثال، محمد رحیم/الخوانساری در شرح انقلاب مشروطه، این کشمکش را به نظم درآورده است:

زنی‌های شهر به غیرت درآمدند	جمعی به سوی دگه با معجر آمدند
دلسوخته، حزین، همه مضطر آمدند	نزدیک تاجران همه چون اخگر آمدند
کی خلق! حال معجر زن‌ها به سر کنید!	ملت ز دست رفت، شماها نظر کنید! ^{۳۳}

در اینجا «خلق» تمام مردانی هستند که به دلیل کاهلی در مواجهه با بحران ملی، مردانگی‌شان از دست رفته است. این می‌تواند جلوه‌ای از این فقدان باشد - شایسته نامردی و زن‌صفتی بودن - با پوشیدن معجر که مشهودترین نشانه زنانگی است.^{۳۴} آنچه در ابتدا به عنوان تقدیر مثبت از زنانی که به خیابان‌ها آمدند به عمل آمد - که نشان‌دهنده احساس غرور اجتماعی بود - بلافاصله تعبیر به چیزی منفی برای مردان شد، برای مردانی که همه‌شان تبدیل به زن شدند. سرانجام، به دنبال این ماجرا، آمدن زنان به خیابان تبدیل شد به پی‌آیند - یا ربط داده شد به - مردانی که

مسئولیت این موقعیت را به عهده داشتند - در شهر شورش به پا شد، بازار تعطیل شد و همه به هیاهو پیوستند. پادشاه به محض دیدن وضعیت آشفته شهر، قول تشکیل عدالت‌خانه را داد^{۳۵}.

بدین ترتیب، سیاهه همراهی‌های زنان با جنبش مشروطه‌خواه، به منظور برانگیختن مردان برشمرده شد. برای نمونه، در تاریخ ۶ محرم ۱۳۲۵ قمری / ۱۹ فوریه ۱۹۰۷ میلادی، سعدالدوله، سخنران مجلس، نامه‌ای را می‌خواند از طرف زنی بدون نام از قزوین که به همراه جواهراتش، - «که برای ایام سخت ذخیره کرده بودم» - و سه فقره اسباب از طرف زن همسایه - «که شوهر ندارد و یک پسر صغیر دارد» - ارسال کرده بود و در آن درخواست کرده بود که این اسباب فروخته شود و معادل پول آن از سهام بانک به نام او و پسر جوان زن همسایه‌اش صادر شود^{۳۶}. پس از خواندن نامه، سعدالدوله از نمایندگان می‌پرسد آیا تصمیم‌شان را در مورد متوقف کردن دولت از دریافت وام جدید از خارج فراموش کرده‌اند؟ و اظهار می‌کند:

مقصود بنده این است آقایانی که با ثروت هستند و آن ثروت را از چه راه پیدا کرده‌اند خوب است وکلای همه‌جا که آمده‌اند در این بانک سرمایه تعیین نمایند، و الا این محترمه با گوشواره و النگو و [؟] اندوخته خودش اقدام نموده... این غیرت است، غیرت این است که این محترمه به خرج داده^{۳۷}.

بدین ترتیب شرح‌دادن غیرت یک زن منجر به ایجاد زمینه‌ای برای مطالبه کنش مردانه از جانب وکلا و موکلان مرد ثروتمندشان شد. مقالاتی که فعالیت‌های زنان را گزارش می‌دادند اغلب زیر عنوان «چه مردی بود کز زنی کم بود» نوشته می‌شد. اغلب، گزارشگران می‌نوشتند «حتی زنان» در این یا آن فعالیت درگیر بودند، که این نشان‌دهنده اشتیاق توأم با نگرانی گزارشگران برای بسیج کردن مردان به منظور انجام‌دادن همان کارها، نه بیشتر از آن است. گاه این منطق به روشنی بیان می‌شد:

اولین فردی که اهمیت این غرور و افتخار ملی را فهمید [با دریافت مدال از انجمن اخوت به عنوان پاداش برای همکاری و کمک به صندوق ملی] یک بانوی محترمه بود که برای ما صد و ده تومان پول همراه با مقاله مردانه هیجان‌انگیزی فرستاد که ما آن را اینجا کامل چاپ می‌کنیم تا که همچون شلاق پند و اندرز برای مردان کشور عمل کند^{۳۸}.

«ما نیز بخشی از این ملت هستیم»: دعوی زنان برای شهروندی

از سوی دیگر، زنان مشروطه‌خواه برای اطمینان از بازنویسی صحیح حضورشان تلاش کردند تا بتوانند فضای جدیدی برای خودشان در میان عموم مردم مطالبه کنند و خودشان را به عنوان بخشی از ملت معرفی کنند. آنها به خط‌خوردن نام‌شان معترض بودند و گاه حتی شایستگی مردان برای حکومت‌کردن را نیز به چالش می‌کشیدند. نامه‌ای توسط یک زن - بدون نام، مثل زنان بسیاری که نامه‌هایی را برای جراید آن زمان می‌نوشتند - در روزنامه تمدن چاپ شد، این نامه یک نمونه از جدل‌های لفظی بود:

هر چند که غیر از زنِ ناقص‌العقلِ بی‌علمی بیش نیستیم، ولی از آنجایی که یکی از خواهرانِ وطن و دوستانِ ملت هستیم و تا یک اندازه شورِ وطن‌پرستی و غیرتِ ملت‌دوستی را در وجودِ خود احساس می‌کنم، لہذا به پدران و برادرانِ وطن عزیز خود شمه از شرح‌حالِ بدبختی خودمان، یعنی ما زن‌ها، عرضه می‌دارم...

اولاً پدران، ما را از پنج سالگی به مکتب می‌گذاشتند، آن هم نه همهٔ دختران را، بلکه ندرتاً. نه ساله که می‌شدیم از مکتب بیرون‌مان می‌آوردند و در آن سن غیر از شور بازی در سر خیالی نداشتیم، کجا در فکر درس و مشق بودیم؟ ثانیاً اگر کتاب می‌توانستیم بخوانیم یا خط می‌توانستیم بنویسیم پدران عزیزمان با کمال تغیر کتاب و قلم را از دستمان گرفته، پاره کرده و شکسته، به دور می‌انداختند که چه معنی دارد دختر خط داشته باشد... ما زن‌های ایران غیر از زائیدن چیز دیگر بلد نبودیم. شما پدران ما بودید که ما را اینطور پروردید و گرنه ما هم، چون عمومِ خلائق دارای هوش و ذکاوت بودیم. ما هم دارای عقل و شعور بشری بودیم. فرقی که داشتیم ما زن بودیم و شماها مرد. حال به چه جهت، از چه راه، به کدام امتیاز باید آن اشخاصی که ادعای وطن‌پرستی می‌کنند و خود را یکی از فدوی‌های ملت می‌دانند برون در حسینه‌ها و در منابر و محضرِ عام، بد از زن‌ها بگویند و از تنبلی و تن‌پروری و بی‌علمی زن‌ها سخن برانند؟ این اشخاص همان اشخاصی بودند که نمی‌گذاشتند مردم ترقی کنند، این اشخاص همان اشخاصی بودند که می‌گفتند زن‌ها نباید از خانه بیرون بیایند، همان اشخاصی بودند که تمام هوش و حس و قوهٔ زن‌ها را ضایع کردند، این اشخاص همان اشخاصی بودند که نام زن‌ها را ضعیفۂ ناقص‌العقل گذاشته‌اند... این زن‌ها که این‌طور بد نام هستند همیشه پیش‌قدم‌تر از مردها بوده‌اند، چنانچه در وقعهٔ اولیۂ شورش زن‌ها بودند که بعد از قتل سید عبدالمجید گل‌ولای بر سر خود زده [به نشانهٔ عزاداری در زمان مصیبت] و سبب غیرت مردها و شورش عمومی گردیدند و همین زن‌ها هستند که حافظ اوامر شورای ملی هستند، چه مجلس حکم به تأسیس بانک ملی فرمود زن‌ها بودند که گوشواره و انگوی خود فروخته، دادند، ولی مردان متمول که ثروت مملکت نزد آنهاست، در کمال بی‌غیرتی پول‌های خود را در بانک‌های اجانب می‌گذارند و ابداً همراهی و کمکی نکرده‌اند، آخر ما هم وطن شما هستیم، آخر ما هم کیش شما هستیم، شماها که از حقوق ملت حرف می‌زنید، شما که از قانون سخن می‌رانید، شما که اظهار غیرت و تعصب می‌کنید، ما هم جزو این ملت هستیم، ما هم از این حقوق بهره داریم.^{۳۹}

دو موضع خاصی که نویسنده در این روایت مشخص می‌کند یکی زنان به عنوان هم‌وطنانِ مردان و دیگر به عنوان بخشی از ملت، بسیار معنادار است. هردوی این مطالبات اغلب به طور مکرر در مطبوعات آن زمان و در تاریخ‌نگاری‌های متعاقب، به عنوان وقایعی با پیامدهای ملی مثبت نقل می‌شدند، که یکی منجر به تحصن رهبران روحانی در قم و گرفتن

وعدۀ مشروطِ مجمعِ ملی شد و دیگر موجبِ هیجان و تحرک زیاد برای جمع‌آوری پول به منظور ایجاد بانک ملی شد. در حالی که در روایت‌های مربوط به مردان، در بیشتر موارد، بازگویی در مکان خود نبودن زنان با هدف بسیج کردن مردان به کار گرفته می‌شد - تا آنها را شرمگین و ترغیب کند که سر جای‌شان قرار بگیرند - در نقل قول‌های زنان، به رسمیت شناخته شدن مثبت حضور عمومی‌شان، مبنایی برای دعوی شهروندی بود. بر مبنای تفکر سنتی زنان به خیابان تعلق نداشتند (مردان مسئول زنان بودند)، در مثال اول، پشتیبانی مردان از جنبش ملی با محدود کردن فضای اجتماعی زنان پیوند داشت، با این فرض که فضایی که زنان اشغال کردند تصاحب به عنف است و ناشی از فقدان غیرت در مردان است. به مجردی که مردان برانگیخته می‌شدند تا جایگاه اجتماعی مناسب خود را به دست آورند، زنان می‌بایست به جایگاه خودشان بازگردند و نظم اجتماعی می‌بایست بازگردانیده شود، سلسله مراتب جنسی باید دوباره برقرار می‌شد و زنان باید به زیر چتر حمایتی مردان بازگردانیده می‌شدند.

در عوض، در روایات زنان، مطالبۀ توسعه فضای اجتماعی-سیاسی وجود داشت. مرزهای محدودکننده اجتماعی به چالش کشیده می‌شدند، شکسته می‌شدند و جایگاهی برای زنان در کنار مردان به عنوان هم‌وطنان آنها و بخشی از ملت در نظر گرفته می‌شد، برعکس در روایت‌های مردان تمایل به بازگرداندن زنان به خانه‌ها وجود داشت. زمانی که در تبریز شمار زیادی از بازاری‌ها برای حمایت از قانون اساسی به خیابان‌ها آمدند، «یک دسته از زنان نیز می‌خواستند همراه باشند، ولی آنان را بازگردانیدند».^{۴۰} دو هفته پس از اینکه زن قزوینی به همراه همسایه‌اش به مجلس اول کمک مالی کرد، چند حاجی پولدار پیشنهادات مزایده را خریداری کردند و به آن دو زن پول پرداخت کردند و اسباب فروخته شده را به آنها بازگرداندند - یک عمل سخاوتمندانه اما ارباب‌وار برای خرید جایگاه زنی که از جایگاهش خارج شده بود. کمک‌های این دو زن به نام چهار مرد بازنویسی شد. گرچه این عمل از روی بخشندگی بود، اما موجب رنجش زنان شد. شاید با این سابقه ذهنی بود که زن دیگری به نام بدرالملوک وقتی دستبند الماس خود را به مجلس دوم فرستاد در نامه‌ای که همراه آن بود نوشت:

چون بر هر فردی از افراد ملت ایران از ذکور و اناث فرض و متحتّم است که برای آبادی این آب و خاک هر یک به قدر وُسع باید همراهی نمود تا این وطن عزیز را از خرابی و مذلت برهاند... امیدوارم این تقدیمی بی‌مقدار قبول هیئت محترم مدیره شده، این کمینه را محروم نفرمایید.^{۴۱}

بدین ترتیب مطالبۀ زنان در شمارآورده شدن، توسعه فضای اجتماعی و شهروند شمردن آنان بود. نامه‌هایی که در این دوره زمانی توسط زنان به جراید مشروطه نوشته می‌شد نشان‌دهنده نگرانی عمیق آنها در مورد پذیرفته شدنشان هم‌تراز با مردان، به عنوان هم‌نشینان، هم‌وطنان و یاران، در روند بهبود اوضاع مملکت بود.

به دنبال الگویی که از آن پس برای شکل‌گیری انجمن‌ها محبوب شد، زنان تشکل‌های خودشان را شکل دادند، نشست‌ها و مهمانی‌هایی برای جمع‌آوری کمک مالی به دولت و مدارس دخترانه برگزار کردند. تشکیل چنین انجمن‌هایی به خودی خود نوعی تجلّی شهروندی بود. محل مدارس دخترانه اغلب خانه‌های شخصی زنان سرشناس بود که هم

محل آموزش و هم مکانی برای برگزاری این نشست‌ها بود. بدین ترتیب، زنان یکباره از طریق سوادآموزی، فردیت جدیدی برای خود ساختند و از طریق فعالیت سیاسی وطنی، دارای خود اجتماعی جدیدی شدند. در گزارش‌های این نشست‌ها بود که نام زنان در انظار عموم منتشر شد. به عنوان مثال، وقتی لیستی از هدایای اعطا شده از سوی زنان در یکی از این نشست‌های جمع‌آوری کمک مالی نوشته شد، در سال‌های اول آنها را زیر عنوان دختر فلان و بهمان (صبیه شمس‌المعالی) یا همسر فلان و بهمان (علیه مؤتمن‌الملک) یا خواهر فلان و بهمان (همشیره مدیر السنایی) می‌نامیدند.^{۴۲} در سال‌های بعد، به جای این عناوین نام خود زنان نوشته و منتشر می‌شد. نامیدن زنان به اسم خودشان، نه به عنوان دختران، همسران و خواهران شهروندان دیگر، راه دیگری برای تبدیل شدن به یک فرد معتبر عمومی بود.^{۴۳}

زنان در این جلسات خودشان را به عنوان شهروندان منصوب می‌کردند. آنها از «ما ایرانیان» سخن می‌گفتند و مسائل عمومی سیاسی کشور را مورد ملاحظه قرار می‌دادند و اغلب افسوس اوضاع نامساعدی را می‌خوردند که آنان را از داشتن فرصت برای کمک بیشتر به مملکت محروم می‌کرد. زنان نه تنها نپذیرفتند که خط خورده بشوند یا خریداری بشوند و نه تنها کوشیدند که عملکرد عمومی‌شان در دعوی و یکپارچگی حضورشان به شکل مثبتی مورد پذیرش واقع شود – دعوی حقوق شهروندی – بلکه گاهی به عنوان شهروندان، با به چالش کشیدن توانایی مردان در اداره کردن نظام مشروطیت، نگرانی‌های خود را بروز می‌دادند. برای نمونه، در سخنرانی در یکی از گردهمایی‌های زنان، آقا بیگم خانم، ضرورت وحدت و پسندیدگی وطن‌پرستی را مورد تأکید قرار داد، سپس گفت که دست‌یابی به اینها غیرممکن است مگر اینکه زنان و تمام ایرانیان کسب دانش کنند و اضافه کرد:

ای خواهران عزیز! اگر غلط نکنم مردهای ما هم چندان واقف به نتایج حسنه اتفاق و اتحاد نیستند، زیرا که در حال بحران مملکت چرا باید وزرای ما که حیات این ملت بسته به حسن تدبیر آنان است، دست‌به‌دست هم ندهند و موانع خارجی را رفع نمایند و بر قوای داخلی نیفزایند؟ در صورتی که امروز تمام قوای اجرائیه مملکت با آنهاست و مانع داخلی در پیش ندارند... ای خواهران عزیز، اگر ما دانش داشتیم و از مجاری امور [دولت] مطلع بودیم، می‌توانستیم ساحت مقدس و کلاهی عظام و مجلس را مخاطب نموده بگوییم مدت اقامت قشون خارجی در مملکت ما تا کی خواهد بود؟... چرا و کلاهی عظام ترتیب قرض داخلی که در مجلس تصویب شده معمول نمی‌دارد؟... چرا؟... و چرا؟... و چرا؟... اگر ما خود را ایرانی می‌دانیم و این آب و خاک را مختص خود می‌شماریم، ناچار باید اسباب نگهداری آن را فراهم آوریم.^{۴۴}

نامه دیگری به روزنامه ندای وطن توسط زنی ارسال شد که خود را نماینده اتحادیه غیبی نسوان معرفی کرده است؛ در این نامه، نویسنده در ابتدا از مجلس به این دلیل که از زمان تشکیل شدن هیچ کاری انجام نداده است انتقاد کرده است:

مدت چهارده ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده، شب و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه‌ها که بفهمیم مجلس دارالشورای ملی چه گفت و چه کرد... هزاران لایحه از اطراف خوانده شد و در خصوص آن مذاکرات زیاد شد، جواب و نتیجه چه شد... هیچ!

پس از بازبینی انتقادی پیشینه مجلس، نویسنده نتیجه می‌گیرد:

به به! به این انصاف، به این غیرت و همت! مرحبا به این مردانگی! الحق معنی مشروطه و قانون همین است؟ اگر ببینیم معلوم می‌شود وکلای ما مجلس را برای تفنن خاطر خودشان برپا کرده‌اند! مجلس پارلمنت برای اجرای قانون است، پس کو قانون شما؟ پس چه شد مجلس سنای شما؟ کو عدلیه شما؟ گویا تمام را مصالحه کرده‌اند فقط به خواندن لایحه و ندادن جواب... در مملکت [یکی از] دو چیز لازم است: یا استبداد یا [حاکمیت] قانون. ما که نقداً هیچکدام را نداریم. یک استبداد کاملی داشتیم از دست ما گرفتید. در عوض قانون لازم بود آن را هم ندادید. در مملکت ما زر و زور لازم است، زر که ندارید پس شما وکلا زورتان بر ما ملت است... چرا قانون به دست ما نمی‌دهید که هر کس در هر کجا که هست تکلیف خود را بداند؟... اگرچه زن هستیم و به قول آقایان ناقص عقل و ردیف بشر محسوب نمی‌شویم، از مرحمت پدران مان هم که فضل و کمالی نداریم، امروز بر احدی پوشیده نیست که [حتی] هر بیوه‌زنی به این مجلس دارالشورای ملی حق دارد و ما امروز حقوق خودمان را می‌خواهیم... دیگر تاب و توان نداریم، دیگر صبر و حوصله نداریم.

در نهایت، او به مجلس اشاره می‌کند و مردان را به چالش فرا می‌خواند و از آنها می‌خواهد که اجازه بدهند برای مدتی آزمایشی زنان مجلس را اداره کنند:

اگر وکلای محترم ما توانستند یا می‌توانند تا سلخ رمضان قانون را تمام کرده و در سایر کارها ترتیبی دهند که آسایش خلق فراهم شود زهی شرف و سعادت، والا اگر در خود چنین پیشرفتی نمی‌بینند و می‌خواهند باز هم به ترتیب سابق پیش بروند ما به توسط همین عریضه خبر می‌دهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامه *ندای وطن* به ماها خبر داده چهل روزی هم کار را به دست ما زن‌ها واگذارند و به شرط آنکه عار نداشته باشند... ما وکلا را انتخاب می‌کنیم، وزرا انتخاب می‌کنیم... باری قانون صحیح می‌کنیم، نظمیه را صحیح می‌کنیم، حکام تعیین می‌کنیم، دستورالعمل ولایات را می‌فرستیم، ریشه ظلم و استبداد را از بیخ می‌کنیم، انبارهای جو و گندم متمولین را می‌شکنیم، کمپانی برای نان قرار می‌دهیم، خزانه‌های وزرا را که از خون خلق جمع و در سرداب‌ها گرو کرده‌اند بیرون می‌آوریم، بانک ملی برپا می‌کنیم، عثمانی را عقب می‌نشانیم، اسرای قوچان را عودت به خانه‌های خود می‌دهیم، قنوات شهری را صحیح می‌کنیم و آب سالم به مردم می‌خورانیم،

کوچه و خیابان‌ها را تنظیف می‌کنیم، کمپانی برای شهر معین می‌کنیم و بعد از تمام این کارها تا سلخ رمضان کارها منظم شده و ماها از خدمت خود استعفا کرده و رسماً اعلام می‌کنیم که بقیه را دیگران اصلاح کنند.^{۴۵}

در واکنش جدلی دیگری به این چالش، زنی به نام زرین، از زبان خانه‌داری استفاده کنایه‌آمیزی می‌کند. زرین در ابتدا وطن‌پرستی و غیرت نویسنده‌نامه اول را تحسین می‌کند و سپس می‌نویسد:

ولی مجبورم از این که بعضی فرمایشات را اگر اجازه فرمایید جواب عرض نمایم، اولاً در این که فرمودید چهارده‌ماه است مملکت ایران مشروطه شده و همه نوع مذاکرات در مجلس می‌شود و نتیجه نمی‌بینیم، جسارت نموده عرض می‌نماید مملکت فرانسه در زمان لوی‌ها، خاصه لوی شانزدهم، که از حد وصف مغشوش و هرج‌ومرج آن مملکت روزبه‌روز در تزیاد بود و دوره استبداد آنها بسی سبک‌تر از دوره استبداد حالیه ایران بود و با داشتن آن علم بعد از چندین سال زحمات و خون‌ریزی‌ها و چندین مرتبه آن مملکت جمهوری شد و دوباره به هم خورد، الان تقریباً مدت چهل سال است که جمهوریت آن مملکت مستحکم شده است، باز درست منظم نیست، چطور می‌توان تصور کرد که مملکت ایران با عدم علم و وجود استبداد، در عرض چهارده‌ماه می‌تواند مملکت به این هرج‌ومرجی را که نظیر آن را در هیچ نقطه از نقطه عالم نمی‌توان یافت منظم و رفع جور و ستم کنند؟... در صورتی که قانون نداریم، در صورتی که علم نداریم، در صورتی که اتحاد نداریم... باز افتخار داریم که مجلس مقدس شورای ملی داریم... اسماً مشروط هست سلطنت‌مان اگرچه رسماً نیست، زهی شرف که ما را راه دهند تا جاروکشی مجلس را نمائیم ما چه طور می‌توانیم طرُق و شوارع را امن کنیم؟ ما چه طور می‌توانیم دعا کنیم ریشه استبداد را برکنیم؟ ما چه طور می‌توانیم لاف بزنییم که اسرای قوچان را استرداد خواهیم نمود آن هم در مدت یک ماه؟... گویا سرکار علیّه فراموش فرمودند، به اصطلاح مردان غیورمان، ناقص‌العقلند، گویا فراموش فرمودند آزاد نیستند. آه چه شد که فراموش کردیم ستم‌هایی را که در حق ما زن‌های ایران می‌نمایند؟... فراموش کردیم که هر وقت می‌رویم حرف بزنییم مردهامان می‌گویند: «اینها زند باید حرف آنها را بعکس رفتار کرد؟» آه چه شد که ما فراموش کردیم که هر وقت آقایان عظام لویح ما را در جراید می‌خوانند با حالت استهزا اوراق روزنامه را به دور می‌اندازند و می‌گویند: «زن‌ها را چه به این فضولی‌ها؟»... به چهار نفر زن از قبیل خودمان نشستند و صحبت کردن کار مملکت خراب ایران را پیش نخواهیم برد... کار یک مملکتی را پیش بردن نه شوخی است نه بچه‌بازی!^{۴۶}

در نامه زرین، گفتمان خانه‌داری و محافظت کودک‌وارانه مردان از زنان به طور کنایه‌آمیزی اشاره به چالش‌های عظیمی دارد که زنانی مثل خودش و نویسنده‌نامه اول در دعوی شهروندی با آن روبه‌رو بودند.

به شکل جالبی، آنچه به نظر می‌رسد باعث ابهام بیشتر در گفتمان متناقض دربارهٔ زنانگی شده است، خود نوعی دیگر از پیشرفت متجددانه است. در حالی که تلاش‌های زنان برای دعوی شهروندی و همتایی به سمت بازتعریف زن، به عنوان زن و به عنوان شهروند زن گرایش داشت، نوعی حرکت به سمت پاکسازی زبان پارسی از واژگان عربی نیز گرایش به از بین بردن ابهام زن به عنوان همسر داشت؛ این امر به واسطهٔ حذف استفادهٔ معمول از برخی کلمات و کاربرد کلمات جایگزین برای آنها صورت گرفت؛ برای مثال، کاربرد همسر به جای *زوجه* یا *عیال* و *زنان* به جای *نسوان* و *اناث*. در یکسری از مقالات مربوط به اصلاحات زبان فارسی نیز نویسنده پیشنهاد می‌دهد از کلمات جایگزین استفاده شود؛ دختر به جای *صبیه* و *زن* به جای *زوجه*^{۴۷}. به نظر می‌رسد نویسندهٔ این مقالات توجهی به وجود ابهام در دو معنای کلمهٔ *زن* ندارد، این نوع پارسی‌نگاری/عربی‌زدایی در زبانی که تولید می‌شود، نشان‌دهندهٔ فروپاشی اجتماعی مزن در هر دو معنای زنانگی است.

در دههٔ ۱۹۱۰ میلادی، در نشریات زنان، آشکارا زبان همتایی مرزهای اسارت در محافظت مردان را شکسته است و آغاز به صحبت از برابری می‌کند. اولین نامه‌ای که در آن همتایی حکم برابری دارد نامهٔ شهناز آزاد است که با شکایت از پدران و شوهران دختران ایرانی گفته است که چطور تاکنون آنها نداسته‌اند زن و مرد به منزلهٔ دو چرخ یک درشکه هستند^{۴۸}.

شمس کسمایی جرأت بیشتری به خرج داد، در شعری که برای مجلهٔ *شکوفه* از عشق‌آباد ارسال کرد، از خواهرانش خواست که به منظور درمان عیب‌هایشان خودشان را آموزش بدهند، از قدرت سخن گفتن، خرد و عقلانیت‌شان برای فتح جهان استفاده کنند، تمام خرافات را بسوزانند، حجابِ ظلم و ستم را بدرند و از طریق کلمات، کنش‌ها و تمام قدرت‌شان برابری حقوق‌شان با مردان را اثبات کنند^{۴۹}.

پیام بر به‌سوی ارض طاز جانب ما	ز شهر عشق بیا ای صبا ز راه وفا
به خواهران وطن این چنین زنیم صلا	بگو که نوبت این شد که با کمال ادب
به علم جمله امراض خود کنم دوا	بیا بیا که بشد مقتضی که خیل زنان
برون کنیم به یکباره سر به‌حول خدا	ز تنگنای جهالت ز حفرةٔ غفلت
قدم نهیم به میدان علم و صدق و صفا	کمر ز غیرت بندیم محکم و آنکه
ز هم دریم صف روبه‌پان جهل و عما	دلیر و چابک و هشیار همچو شیر گرین
کنیم فتح قلوب جهانیان یک‌جا	به توپ نطق و به بالون عقل و سیف عمل
زنیم بر قلل قصر علم و فضل و لوا	به یک هجوم جنود هوی شکست دهیم
به گلشن عمل و علم بر زنیم لوا	رهم از غم تقلید و گلخن تقلید
دریم پردهٔ ناموس ظلم و جور و جفا	زنیم خرمن اوهام مرد و زن آتش
کنیم ثابت با فعل و قول و جمله قوا	تساوی حق خود با رجال نیکو حال
به فضل حضرت باری برای خویش بیا	خیام مجد فضائل ز شوق و ذوق کنیم
شموس عصمت و عفت شویم کان حیا	نجوم بازغه گردیم در سما، کمال

چو خم می همه در جوش و در خروش آیم
به باغ وحدت و در جویبار فضل و هنر
افق شویم برای طلوع شمس ادب
خدوم خورد و کلان جهانیان گردیم
به نور دانش و بینش مغیر باید ساخت

ز گرمی عمل خیرد و نار عشق و وفا
چو بلبلان بهاران شویم نغمه‌سرا
ظروف لائقه گردیم بهر فیض خدا
بریم گوی سعادت شویم بحر سخا
قلوب خویشتن و آنکه قلوب اهل صفا^{۵۰}

این شعر می‌تواند اولین اعلامیه رسمی به زبان برابری حقوقی، به‌منزله نوع جدیدی از فمینیسم مدرن در ایران باشد. با این وجود، این گفتمان برابری، در طول دهه‌های بعد، درون گفتمان‌های مدرنیته در اقلیت باقی ماند و گفتمان محافظت/قیمومیت سلطه فرهنگی یافت.

این متن ترجمه‌ای است از:

-Najmabadi, Afsaneh (1993), "Zanhā-yi millat: Women or Wives of Nation?". Iranian Studies. Vol.26. No.1/2

* از محمد توکلی طرقي برای کمک به بسط‌دادن استدلال‌های این مقاله و برای در اختیار گذاشتن آرشیو خصوصی‌اش، که شامل مجلات فارسی‌زبان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود، تشکر می‌کنم. از همکاران و دوستانم پت بارون، لاما ابو عده، سیروس امیرمکری، پالمیرا برومت، کوروش اسماعیلی و فرزانه میلانی که در مورد پیش‌نویس‌های اولیه این پژوهش و در طول ارائه در سمینار پیشنهادهای مؤثر و انتقادی مطرح کردند نیز تشکر می‌کنم. از همکاری لورا ابوت و شعله کوپین (کتابخانه دانشگاه شیکاگو، بخش اسناد خاورمیانه) و اسدالله خیراندیش و همچنین نیلوفر شمییاتی نیز بسیار سپاسگزارم. در بازبینی نهایی این مقاله برای مجله «مطالعات ایران» نیز از پیشنهادات انتقادی سردبیر مجله، عباس امانت، بهره بردم.

^۱ نگاه کنید به: آفاری، ژانت، «خاستگاه فمینیسم در اوایل قرن بیستم در ایران»، مجله «تاریخ زنان»، شماره ۱، دوره دوم، پاییز ۱۳۶۸، صص ۶۵-۸۷. بامداد، بدرالملوک، «زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید»، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۹. بیات-فیلیپ، منگول، «زنان و انقلاب در ایران، ۱۲۹۰-۱۲۸۴»، لوئیس پک و نیکی کدی، «زنان در جهان اسلام»، کمبریج: چاپ دانشگاه هاروارد، ۱۹۷۸، صص ۲۹۵-۳۰۸. منصور، روشنگر، «چهره زن در جراید مشروطیت»، مجله «نیمه دیگر»، شماره ۱، بهار ۱۳۶۳، صص ۱۱-۳۰. ناهید، عبدالحسین، «زنان ایران در جنبش مشروطه». زاربروکن، نوید، ۱۳۶۸. ناطق، هما، «مسئله زن در برخی از مدونات چاپ از نهضت مشروطه تا عصر رضاخان»، مجله «زمان نو»، شماره ۱، آبان ۱۳۶۲، صص ۸-۱۷ و ۲۷. ساناساریان، الیز، «جنبش حقوق زنان در ایران»، نیویورک: پراجر، ۱۹۸۲.

^۲ اغلب مباحث نظری در این مقاله، به‌ویژه مفهوم ادغام عناصر متناقض درون زمینه گفتمانی مشابه، از کتاب ریچارد تردیمن، «گفتمان و ضد گفتمان: نظریه و کنش مقاومت نمادین در فرانسه قرن نوزدهم»، ایتاکا: چاپ دانشگاه کرنل، ۱۹۸۵، گرفته شده است.

^۳ برای بررسی مباحثات گفتمانی درباره بسیاری از مفاهیم محوری سیاسی در این دوران - همچون تغییر در معنای کلمات nation/millat، politics/siyasat و knowledge/ilm نگاه کنید به: توکلی طرقي، محمد، «بازسازی ایران: زبان و فرهنگ در دوران انقلاب مشروطه»، مجله مطالعات ایران شماره ۲۳، شماره‌های پی‌آیند ۱-۴ (۱۹۹۰): صص ۱۰۱-۷۷؛ همان، «شکل‌گیری دو گفتمان انقلابی در ایران مدرن: انقلاب مشروطه ۱۹۰۶-۱۹۰۵ و انقلاب اسلامی ۱۹۷۹-۱۹۷۸» (رساله PhD، دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۸). برای تغییرات در زبان عربی در همین دوران نگاه کنید به آیلون، ا. «زبان و تغییر در خاورمیانه عرب: تکامل گفتمان سیاسی مدرن» (آکسفورد: چاپ دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۷).

- ^۴ رجوع شود به هاشمی صدر، محمد، «مذاکرات مجلس»، دوره دو جلدی (تهران، ۱۳۲۵/۱۹۴۶)، ج ۱، ص ۳۱ (در ذیل مذاکرات).
- ^۵ هاشمی صدر، محمد، «مذاکرات مجلس»، دوره دو جلدی (تهران، ۱۳۲۵/۱۹۴۶)، ج ۱، ص ۳۱ (در ذیل مذاکرات).
- ^۶ برای مذاکرات مجلس اول نگاه کنید به: «مذاکرات مجلس»، ج ۱، ص ۴۸۴. برای مذاکرات مجلس دوم نگاه کنید به: «مذاکرات مجلس»، ج ۲، صص ۳۵-۱۵۲۸.
- ^۷ برای بررسی فعالیت‌های زنان در این دوره نگاه کنید به: آفاری، ژانت، «خاستگاه فمینیسم در اوایل قرن بیستم در ایران».
- ^۸ «مذاکرات مجلس»، ج ۱، ص ۴۸۴. آفاری با اشاره به این بحث در مجلس اول می‌گوید: «میرزا مرتضی قلی به نمایندگی از طرف انجمن نسوان عریضه‌ای را ارائه کرد که خواستار به رسمیت شناختن انجمن‌های زنان بود. او موضوع را در این سؤال طرح کرد: آیا تقاضاهای زنان بر اساس قوانین شریعت بود؟» («خواستگاه‌ها»، ۷۲-۳).
- او به منبع اشاره نمی‌کند و در شرح مذاکرات منتشر شده از مجلس اول هیچ اشاره‌ای به تقاضایی درباره انجمن‌های زنان نشده است. متن کامل پرسش میرزا مرتضی قلی خان که مقدمه این مذاکره است این است: «این مسئله پر واضح است که مملکت ما مملکت اسلامی است و هر قانونی که وضع می‌شود باید به موجب قانون اساسی مطابق قانون اسلام باشد و به علاوه باید اخلاق ملت را صحیح نمود بنده بلیطی به دست آورده‌ام می‌خوانم ببینید آیا شرعاً صحیح است یا خیر؟»
- ^۹ «مذاکرات مجلس»، ج ۱، ص ۴۸۴.
- ^{۱۰} همان، سید حسن تقی‌زاده (۱۹۷۰-۱۸۷۸)، یکی از چهره‌های تأثیرگذار انقلاب مشروطه بود که در این دوره در طول مذاکرات به طور صریح استدلال‌های تجددخواهان و سکولارها را بیان می‌کرد. شاید به همین دلیل بود که بعدها حامی سلسله پهلوی شد و از آنجایی که اغلب تاریخ‌نگاری‌های بعدی درباره انقلاب مشروطه، در برابر سلسله پهلوی موضع مخالف گرفتند، قدر تقی‌زاده به اندازه کافی دانسته نشد. برای رجوع به برخی از آثار منتشر شده مربوط به زندگی و اندیشه تقی‌زاده به این منابع رجوع کنید: افشار، ایرج، «اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، تهران: جاویدان، ۱۳۵۹/ش/۱۹۸۰م. «زندگی طوفانی» (خاطرات سید حسن تقی‌زاده)، تهران: علمی، ۱۳۶۸/ش/۱۹۸۹م. تقی‌زاده، حسن، «مقالات»، به کوشش ایرج افشار، تهران: شکوفان، ۱۳۴۹-۱۳۵۷/ش/۱۹۷۰-۱۹۷۸م. افشار و زریاب، «نامه‌های اودارد براون به سیدحسن تقی‌زاده»، تهران: جیبی، ۱۳۵۹/ش/۱۹۸۰م.
- ^{۱۱} «مذاکرات مجلس»، ج ۲، ص ۱۵۳۱. متن کامل مذاکرات در همان‌جا، صص ۱۵۲۸-۳۱. برای دسترسی به متن این مذاکرات در گزارش‌های تایمز لندن به مجموعه انگلیسی زبان منگل فیلیپ بیات زیر عنوان «زنان و انقلاب»، صص ۳۰۰ و ۳۰۱ و همچنین به ژانت آفاری، «خاستگاه‌ها...»، صص ۷۶ و ۷۷ رجوع کنید.
- ^{۱۲} «مذاکرات مجلس»، ج ۲، ص ۱۵۳۱.
- ^{۱۳} ایران نو، ۱۳ شعبان ۱۳۲۹ / ۸ آگوست ۱۹۱۱.
- ^{۱۴} برای بررسی «آنجایی بودن» زنان در متون، به مقاله «آنجایی بودن زنان: بازبینی گزینشی جامعه‌شناسی شهری» نوشته ال. اچ. لافلند، در کتاب «صدای دیگر: دیدگاه‌های فمینیستی در زندگی اجتماعی و علوم اجتماعی»، ام. میلمان و آر. ام. کانتر، نشر نیویورک: آنچر بوکس، ۱۹۷۴، رجوع کنید. همچنین به پی. اتکینسن، «تصورات قومی: ساختار متنی واقعیت»، لندن: روتلج، ۱۹۹۰، به‌ویژه فصول ۵ و ۶ رجوع کنید.
- ^{۱۵} برای یک خوانش فمینیستی رادیکال از عدم حضور زنان در اسم‌های عام، نگاه کنید به: ام. دالی، «ژن/محیط‌شناسی: فرااخلاق فمینیسم رادیکال»، بوستون: نشر بیگون، ۱۹۷۸، صص ۳۲۴-۹.
- ^{۱۶} محمدمهدی شریفی کاشانی، «واقعات اتفاقیه در روزگار»، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۲۶/ش. ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۳۰۴.
- ^{۱۷} برگرفته از یک اعلامیه به تاریخ ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ / ۱۹ ژوئن ۱۹۱۰. شریفی کاشانی، «واقعات»، ج ۲، ص ۵۳۱. «سوزاندن نوزادان» اشاره به حمله سربازان قزاق در تبریز به یک حمام عمومی زنانه است حمام را آتش زدند و گزارش شد که تعدادی نوزاد همراه با مادرانشان در حمام سوزانده شدند. در بسیاری از متون این دوره برای محکوم کردن استبداد شاه از این حادثه یاد می‌شود. برای نمونه به «واقعات»، ج ۱، صص ۲۵۸ و ۲۶۶، و به ناظم‌الاسلام کرمانی، «تاریخ بیداری ایرانیان»، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه نوین، ۱۳۶۲/ش. ۱۹۸۳، بخش دوم، ص ۳۲۱ رجوع کنید.
- ^{۱۸} عدالت، ۲۳ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ / ۵ ژانویه ۱۹۰۷.
- ^{۱۹} شریف کاشانی، «واقعات»، ج ۱، ص ۲۸۹.
- ^{۲۰} حبل‌المتین، ۱۸، شماره ۴، ۱۰ رجب ۱۳۲۸ / ۱۸ جولای ۱۹۱۰، ص ۱۰.
- ^{۲۱} حسین نمینی، «جاودانه سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی، نسیم شمال»، تهران: فرزانه، ۱۳۶۳/ش. ۱۹۸۴، ص ۷۷۸.
- ^{۲۲} زنان و کودکان به عنوان اعضای ضعیف جامعه و اشخاصی که باید توسط مردان محافظت بشوند نشان داده می‌شدند، این دو درمانده‌ترین گروه‌های جمعیتی بودند که بر آسیب‌پذیر بودنشان تأکید می‌شد، زنان بیوه و کودکان یتیم، هر دو محافظان‌شان را از دست داده بودند.
- ^{۲۳} متن کامل این خطبه که در تاریخ ۷ صفر ۱۳۲۳ / ۸ آوریل ۱۹۰۵ ایراد شد، در «تاریخ بیداری ایرانیان»، بخش اول، صص ۲۹۵ و ۲۹۶ آمده است.
- ^{۲۴} برای دسترسی به تحلیل کامل این حکایت و مجموعه‌ای از اسناد تاریخی مرتبط با موضوع به الف. نجم‌آبادی، «حکایت دختران چوچان: از یاد رفته‌های انقلاب مشروطه» مراجعه کنید.
- ^{۲۵} کرمانی، «تاریخ بیداری»، بخش دوم، صص ۴۴۶-۷، سه ری گندم برابر با دوازده من گندم است به وزن تبریز که هر یک من تبریز ششصد و چهل مثقال است و هر مثقالی به وزن بیست و چهار نخود است.

۲۶ کرمانی، «تاریخ بیداری»، بخش اول، ص ۴۵۳.

۲۷ همان.

۲۸ شریف کاشانی، «واقعات»، ج ۱، ص ۵۲.

۲۹ همان، ص ۲۲۴. همچنین به اظهاراتی در این مورد در صص ۲۴۲، ۳۱۷، ۳۳۷ و ۳۵۱ رجوع کنید.

۳۰ کرمانی، «تاریخ بیداری»، بخش اول، صص ۶۱۰ و ۶۱۱.

۳۱ این زبان هم برای مردان و هم زنان رایج بود. در نامه‌ای که در ایران نو منتشر شده است زنی مردان را اینگونه مورد خطاب قرار می‌دهد: «هان ای برادران! امروز روز فتوت و غیرت است. امروز روز جوانمردی و همت است... بدیهی است که عرق اسلامیت و مردانۀ برادران ما در این موقع باریک از هر حیث متحرک آمده... با ما نسوان؟ مردانه برای ادای مال و جان حاضر خواهند بود و در این شیوۀ مرضیه با فہوای الرجال قومون علی النساء تا آنجایی که لازمۀ مردانگی و ایرانیت است در حفظ ناموس و شرف اسلامیت از بذل جان و مال به هیچ وجه مضایقه نفرموده و از مایملک و دارایی خود وطن مقدس را استعانت خواهیم نمود.» (ایران نو، ۲۵ صفر ۱۳۲۸/۷ مارس ۱۹۱۰).

۳۲ کرمانی، «تاریخ بیداری»، بخش دوم، صص ۲۲۲-۴. توجه کنید که چگونه بر سلسله‌مراتب جنسیتی (قرارگیری زنان پایین‌تر از مردان) با وابستگی و نیروبخشی به دیگری پافشاری می‌شود: یهودیان پایین‌تر از مسلمانان قرار داده می‌شوند. زنان و یهودیان در بسیاری از متون از لحاظ اخلاقی در مرتبۀ پایین‌تری قرار داده می‌شوند. برای مثال، هر دو به بدلی شهره شده‌اند، چنین اشتراک‌هایی که به خارجی‌های درون جامعه (یهودیان) و زنان مسلمان نسبت داده می‌شوند، زنان را همزمان در داخل و خارج از جامعه قرار می‌دهد و آنها را به حاشیه می‌راند.

۳۳ محمدرحیم خوانساری، متخلص به دلخون ملقب به اختر، خلاصه‌التواریخ (بی‌ناشر، ۱۳۲۴ق)، ص ۳۱. در بازنویسی این متن و دیگر متن‌های این دوره، در رسم‌الخط کمی تصرف و برخی اشتباهات املایی را تصحیح کرده‌ام. در اینجا نیز «زن‌های اهل شهر» همان ابهام «زن‌های ملت» را حمل می‌کند.

۳۴ نمایش نمادین زن به عنوان حجاب، در این دوره بسیار رایج است؛ چادر نشانه‌ی زنانگی بود و مهم‌تر از آن نشان‌دهندۀ تفاوت زنان با مردان بود. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به (F. Hancock, "The Veil As a Presentational Symbol", (unpublished paper, Harvard Divinity School, ۱۹۸۹)

رجوع کنید. یک توهین رایج به مرد این بود که او را «لچک به سر» صدا بزنند.

۳۵ خوانساری، خلاصۀ التواریخ، صص ۱۳-۱۴.

۳۶ اهدا کننده همسر قاضی محمد قزوینی بود، قاضی محمد قزوینی در دوران استبداد صغیر (ژوئن ۱۹۰۸ تا جولای ۱۹۰۹) اعدام شد.

۳۷ مذاکرات مجلس، ج ۱، ص ۸۴.

۳۸ ندای وطن، ۲۸ رجب ۱۳۲۷ / ۱۸ آگوست ۱۹۰۹.

۳۹ تمدن، ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ / ۱۷ آوریل ۱۹۰۷، صص ۳-۴.

۴۰ کسروی، احمد، «تاریخ مشروطۀ ایران»، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷ ش / ۱۹۶۸م، ص ۶۹۸.

۴۱ ایران نو، دوره اول، شماره ۱۳، ۲۲ شعبان ۱۳۲۷ / ۸ سپتامبر ۱۹۰۹، ص ۳.

۴۲ تمام این اسامی در فهرستی از زنان اعانه‌دهنده در روزنامۀ «ایران نو»، شماره ۱۴۹، ۲۳ صفر ۱۳۲۸ / ۵ مارس ۱۹۱۰، ص ۲، گزارش شده است.

۴۳ از آنجایی که نام خانوادگی و نسبت زنان در آن زمان استفاده نمی‌شد، به شکل مضحکی، نامگذاری زنان به این صورت، شناخت هویت آنان را برای ما بسیار دشوار کرده است.

۴۴ این سخنرانی به طور کامل در حبل‌المتین، ۱۰ رجب ۱۳۲۸ / ۱۸ جولای ۱۹۱۰، گزارش شده است. آقا بیگم خانم (۱۹۴۹-۱۸۸۲) دختر سکنینه کنداشلو و شیخ هادی نجم‌آبادی، همانند بسیاری از زنان در این دوران مشغول فعالیت‌های مشروطه‌خواهانه بود، او مؤسس مدرسه‌ای برای دختران (به نام مدرسۀ دختران) در منطقۀ دروازه قزوین تهران بود و به همراه تعدادی از مدیران مدارس دخترانه در مجموعه جلساتی شرکت می‌کرد که منجر به تشکیل «انجمن مخدرات وطن» شد. درباره‌ی این جلسات، به روزنامۀ ایران نو، شماره ۱۵۶، ۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ / ۱۶ مارس ۱۹۱۰، ص ۲ و شماره ۱۵۷، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ / ۱۸ مارس ۱۹۱۰، ص ۲ و شماره ۱۶۶، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ / ۳۰ مارس ۱۹۱۰، ص ۱ مراجعه کنید. آقا بیگم خانم در اولین جلسۀ هیئت مدیرۀ انجمن او به عنوان رئیس انجمن انتخاب شد. آقا شهزاده امین و صدیقه دولت‌آبادی به ترتیب به عنوان خزانه‌دار و دبیر انجمن انتخاب شدند. نگاه کنید به: بامداد، بدرالملوک، «زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید»، ج ۲، صص ۱۳-۱۴. درباره‌ی شیخ هادی نجم‌آبادی نگاه کنید به: حائری، عبدالهادی، «تشیع و مشروطیت در ایران»، لیدن: انتشارات بریل، ۱۹۷۷، صص ۷۳-۷۷.

۴۵ ندای وطن، ۲۳ شعبان ۱۳۲۵ / ۲ اکتبر ۱۹۰۷.

۴۶ همان، ۶ رمضان ۱۳۲۵ / ۱۴ اکتبر ۱۹۰۷.

۴۷ همان، ۱ ذی‌القعده ۱۳۲۵ / ۷ دسامبر ۱۹۰۸.

۴۸ شکوفه ۴ (۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ / ۲۰ ژانویه ۱۹۱۶): ۳-۲. این ادعای پرمخاطره برای برابری، به طور دقیق با این عبارت بیان شد: «بدیهی است که منظور من برابری در آموزش و یادگیری علوم است، نه در موارد دیگر».

۴۹ شکوفه ۴ (۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴ / ۲ آوریل ۱۹۱۶): ۹-۸.

۵۰ در متن انگلیسی مقاله این شعر نیامده است اما با توجه به اینکه، به تعبیر نویسنده، این شعر می‌تواند اولین اعلامیه رسمی به زبان برابری حقوقی و به منزله نوع جدیدی از فمینیسم مدرن در ایران تلقی بشود، متن دقیق شعر اهمیت دوچندان می‌یابد. م.